

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

حدیث چهارم از اخبار استصحاب: روایت محمد بن مسلم

ملاحظه فرمودید که صحیحی ثالثه زراره هم دلالت بر استصحاب نداشت اما صحیحی اولی و ثانیه تا به حال دلالتشان بر استصحاب تمام بود، برخلاف امام رضوان الله تعالی علیه و مرحوم محقق خوئی و مرحوم والدیمان قدس سرهما که اینها پذیرفته‌اند این صحیح ثالثه بر استصحاب دلالت دارد، اما ملاحظه شد که این دلالت تام نیست.

حدیث چهارم از اخبار استصحاب روایت محمد بن مسلم است که این روایت محمد بن مسلم را هم در خصال نقل کرده و هم در برخی دیگر از کتب حدیثی.

از امام صادق عن ابی عبدالله (ع) «قال امیرالمؤمنین(ع) من كان علی یقین فشک فالیمض علی یقینه فإن الشک لا ینقض الیقین»

این بر حسب آن است که در خصال آمده، حدیث اربعه مائه صفحه 619. اما در مستدرک الوسائل جلد 1 صفحه 31 باب اول از ابواب نواقض وضو، دو تا تعبیر دارد که با این نسخه تفاوت دارد، آنجا آمده «من كان علی یقین»، به جای «فشک» دارد «فأصابه شک، فلیمض علی یقینه» به جای «فإن الشک لا ینقض الیقین» فرموده «فإن الیقین لا یدفع بالشک»، این دو نسخه از یک روایت واحد است.

بحث سندی

در سند این روایت قاسم بن یحیی قرار دارد، مرحوم علامه در خلاصه، قاسم بن یحیی را تضعیف کرده است. یعنی علاوه بر اینکه موثق نیست مورد تضعیف هم واقع شده است. البته چون گفته‌اند قبل از علامه تنها کسی که قاسم بن یحیی را تضعیف کرده ابن غضائری هست و این تضعیفی که علامه کرده مستند به تضعیف ابن غضائری است لذا از این جهت گفتند خیلی مهم نیست.

اما نکته این است که معلوم نیست که تضعیف علامه مستند به تضعیف ابن غضائری باشد شاید به جهت دیگری و از راه دیگری علامه پی به ضعف قاسم بن یحیی برده لکن آنچه که این تضعیف را موهون می‌کند نقل ثقات و بزرگان از قاسم بن یحیی است که حالا این مبنای رجالی است. برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی نقل اجلا را قبول ندارند ولی ما نقل اجلا را در توثیق کافی

می‌دانیم، آن وقت اگر اجلا نقل کنند دیگر نمی‌توانیم بگوئیم نقل اجلا با تضعیف علامه تعارض می‌کند بلکه نقل اجلا تضعیف را موهون می‌کند و در نتیجه مورد اعتماد واقع می‌شود. به نظر ما سند قابل اعتماد است.

بحث دلالی: دیدگاه شیخ انصاری

اما از نظر دلالت روایت اینجا مرحوم شیخ اعظم انصاری اعلی الله مقامه الشریف فرموده صدر روایت ظهور دارد در قاعده‌ی یقین. بعد در آخر فرموده ذیل روایت ظهور در استصحاب دارد و ظهور ذیل را بر ظهور صدر مقدم کرده و در نتیجه شیخ انصاری آخر الامر قائل می‌شوند به اینکه این روایت دلالت بر استصحاب دارد.

برخی ادعا کردند که اصلاً صدر روایت ظهور در قاعده‌ی یقین ندارد تا ما بیائیم راه شیخ را طی کنیم و بگوئیم ظهور زید مقدم بر ظهور صدر است.

بنابراین این روایت را باید صدرأ و ذیلاً بررسی کنیم ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ در صدر روایت دارد «من کان علی یقین فشک» فاء دلالت بر ترتیب زمانی دارد، مرحوم شیخ می‌فرماید که ما از این «من کان علی یقین فشک» دو ظهور استفاده می‌کنیم بلکه یک صراحت و یک ظهور از آن استفاده می‌کنیم. صریح در این است که زمان یقین و زمان شک مختلف است، این دو صفت (یقین و شک) دو زمان مختلف دارند. اول می‌فرمایند ظهور در این دارد چون می‌گوید «من کان علی یقین» بر صفت یقین بوده، الآن «ف» دلالت بر ترتیب زمانی دارد، شک می‌کند یعنی وصف شک در یک زمان دیگری واقع می‌شود، آن وقت این مقدمه را قرار می‌دهند که این دو تا (یقین و شک) اجتماعشان در زمان واحد نسبت به متعلق واحد محال است، اما حالا که ما گفتیم روایت ظهور در اختلاف دو زمان دارد، می‌گوئیم ظهور در اتحاد متعلق هم دارد، یعنی یقین آمده به عدالت زید در روز جمعه. روز شنبه شک می‌کند در همان عدالت روز جمعه، قاعده‌ی یقین در ذهن شریف‌تان هست اول سال که بحث استصحاب را شروع کردیم فرق بین قاعده‌ی یقین و استصحاب را از چند جهت گفتیم، قاعده‌ی یقین را شک ساری می‌گویند، یعنی شما شکی که پیدا می‌کنید به همان متعلق یقین سابق سرایت می‌کند. پس شیخ می‌فرماید ما بیائیم اینطور بگوئیم که روایت ظاهر است یا بالاتر، صریح است اولاً در اختلاف زمان یقین و شک و ثانیاً در اتحاد متعلق. اگر این دو تا درست شد روایت ظهور در قاعده‌ی یقین پیدا می‌کند، من کان علی یقین فشک این صدر کاملاً ظهور در قاعده‌ی یقین پیدا می‌کند و ارتباطی به استصحاب ندارد.

بعد مرحوم شیخ «اللهم إلا أن یقال» می‌آورند و می‌فرمایند مگر اینکه ما بیائیم این متعلق یقین را از زمان مجرد کنیم؛ می‌فرمایند «کان علی یقین» این «کان» فعل ماضی است یعنی در زمان گذشته یقین بوده «کان علی یقین»، بگوئیم باید متعلق یقین را از این زمان مجرد کنیم می‌فرمایند اگر یک کسی گفت کُنت متیقناً بعدالة زید، این ظهور در چه دارد؟ ظهور در این دارد که می‌گوید من یقین به خود عدالت داشتم، زمان گذشته به عنوان قید برای او نیست! به عنوان ظرف برای او است. ظرف این یقینش گذشته است اما این عنوان قیدیّت ندارد، یعنی نمی‌خواهد بگوید عدالت زید گذشته مقید به زمان گذشته، یقین من بوده، متعلق یقین من بوده، ظرف یقینش بوده. من یقین داشتم دیروز به عدالت زید. این زمان گذشته ظرف است برای این متعلق اما قیدیّت ندارد. در نتیجه الآن هم که شک عارض می‌شود شک را بگوئیم به همان متیقن مجرد از زمان تعلق پیدا می‌کند یعنی به همان عدالت، وقتی به همان متیقن مجرد از زمان تعلق پیدا کرد می‌شود استصحاب.

پس شیخ با یک «اللهم إلا أن یقال» می‌خواهد بگوید ما اگر زمان را قید قرار بدهیم، ظهور در قاعده‌ی یقین دارد بگوئیم «من کان علی یقین» یعنی این یقین به هر چیزی در آن زمان مقید به آن زمان است، این ظهور در قاعده‌ی یقین پیدا می‌کند اما اگر بیائیم این را مجرد از قیدیّت کنیم و بگوئیم زمان گذشته فقط ظرف برای این متعلق یقین بوده، قیدیّت در کار نیست. آن وقت اینطور می‌شود که یک عدالت زید را یقین داشته و الآن هم در عدالت، نه در عدالت در آن زمان، در اصل عدالت که می‌شود بقاء آن،

الآن شک پیدا می‌کند.

خود شیخ یک «فافهم» دارد، این «فافهم» یک وجهش این است که جناب شیخ بحث این است که اصلاً متعلّقی در روایت نیامده و خود آنهایی که این روایت را می‌خواهند حمل بر قاعده‌ی یقین کنند می‌گویند عدم ذکر متعلق قرینۀ علی وحدة المتعلق، یعنی متعلق یقین و متعلق شک یکی است، وقتی ما متعلّق یقین و متعلق شک را یکی قرار دادیم دیگر چه فرقی می‌کند ما زمان را ظرف قرار بدهیم یا زمان را قید قرار بدهیم؟

بعبارة آخری شما اگر می‌خواهید استصحاب را درست کنید باید یک راهی را طی کنید که متعلق‌ها مختلف شود، بگوئیم یقین به حدوث عدالت و شک در بقاء عدالت، متعلق‌ها مختلف می‌شود. اما اگر ما متعلق‌ها را یکی گرفتیم، گفتیم یقین به عدالت، شک در عدالت، متعلق هر دو هم یکی است نه یکی حدوث است و دیگری بقاست، اگر یکی گرفتیم می‌شود قاعده‌ی یقین، خواه شما زمان را نسبت به متیقّن ظرف قرار بدهید و یا زمان را نسبت به متیقّن قید قرار بدهید.

مرحوم شیخ در ذیل فرمایش‌شان می‌فرمایند ما وقتی به ذیل روایت نگاه می‌کنیم که ذیل روایت دارد فلیمض علی یقین فإن الشک لا ینقض الیقین، این دو تا یقین ظهور در یقین فعلی دارد، یعنی این یقین فعلی را نقض نکن، بنا را بر همین یقین فعلی بگذار، پس باید یک یقینی موجود باشد. در حالی که در قاعده‌ی یقین وقتی ما می‌گوییم شک عنوان شک ساری را دارد، اصلاً شک ساری می‌آید یقین را نابود می‌کند، می‌گویم من یقین داشتم به عدالت زید در روز جمعه، الآن شک در همان عدالت روز جمعه دارم! پس یقینی وجود ندارد که بخواهد بنا را بر آن بگذارد، در حالی که ذیل روایت می‌گوید فلیمض علی یقینه.

لذا شیخ می‌فرماید این ظهور ذیل روایت در استصحاب است، ظهور صدر در قاعده‌ی یقین است، ما می‌آئیم با ظهور ذیل از ظهور صدر روایت رفع ید می‌کنیم، رفع ید به چیست؟ می‌گوئیم چون در استصحاب معمولاً زمان یقین و شک مختلف است، قبلاً مکرر گفتیم آنچه که مقوم استصحاب است این است که متعلّق یقین و شک باید در دو زمان باشد، عدالت روز جمعه و عدالت روز شنبه، اما یقین و شک می‌تواند در یک زمان واحد باشد. امروز روز شنبه است من الآن یقین پیدا می‌کنم زید روز جمعه عادل بوده و الآن هم شک پیدا می‌کنم که امروز عادل هست یا نه؟ استصحاب می‌کنم، در استصحاب زمان یقین و شک می‌تواند مختلف باشد. به این معنا یقین اول باشد و بعد شک، می‌تواند در یک زمان واحد باشد یا حتی می‌شود زمان شک اول باشد و زمان یقین دوم باشد. من امروز در عدالت زید در روز شنبه شک می‌کنم، فردا که یکشنبه است یقین می‌کنم به عدالت روز جمعه‌اش. پس در استصحاب آنچه که معتبر است اختلاف زمان متعلّق یقین و متعلق شک است. اما خود یقین و شک زمانش هر چه می‌خواهد باشد! آن وقت بگوئیم صدر روایت که می‌گوید من کان علی یقین فمشک، چون غالب موارد استصحاب این چنین است، غالباً زمان یقین مقدّم بر زمان شک است، لذا با ذیل رفع ید می‌کنیم از ظهور صدر روایت، در نتیجه شیخ بالأخره در آخر دلالت روایت بر استصحاب را می‌پذیرد.

سؤالی که فقط وجود دارد همین است که ما به شیخ بگوئیم شما چرا ظهور ذیل را بر ظهور صدر مقدم می‌کنید و چرا عکس عمل نمی‌کنید؟ چرا ظهور صدر را مقدم بر ظهور ذیل نمی‌کنید؟

شیخ می‌خواهند بگویند آنچه که متعارف در محاورات است این است که همیشه ذیل را قرینه برای صدر قرار می‌دهند، شیخ این را می‌خواهد بگوید. یا شیخ می‌خواهد بگوید نه، ظهور ذیل اقوای از ظهور صدر است.

اگر مطلب اول باشد می‌گوئیم قبول نداریم چون در محاورات مواردی داریم که صدر را قرینه برای ذیل قرار دادند، یا در بعضی از آیات شریفه داریم که یا ایها الذین آمنوا را قرینه قرار می‌دهند بر یک ذیلی در خود آیه شریفه، یا موارد دیگر. آن کلیت ندارد، ما قانونی نداریم که ظهور الذیل مقدّم علی ظهور الصدر مطلقاً! فقط راه دوم است. اگر شیخ ادعا کند ظهور ذیل اقوای از ظهور

صدر است، این حرف خوبی است که بگوئیم ذیل تقریباً صریح در استصحاب است، می‌گوید باید یقین باشد تا فلیمض علی یقینه، باید یقین باشد تا شک او را نقض نکند، اگر این شد این فرمایش را ما می‌پذیریم می‌گوئیم بله، اگر هر ماهیتی ظهور شد درست است.

اینجا چند مطلب هست که باید دنبال کنیم، یکی مطلب مرحوم آخوند است که در کفایه اصلاً اصل اینکه این صدر روایت ظهور در قاعده‌ی یقین داشته باشد را قبول ندارد. ایشان می‌فرماید کلمه‌ی یقین طریق برای متیقن است، چون بین یقین و متیقن همیشه یک اتحادی وجود دارد به جای اینکه بگویند من کان علی متیقن، می‌گویند من کان علی یقین! لذا آخوند چنین مطلبی را در کفایه بیان فرموده که یقین طریق برای متیقن است و می‌فرماید این استعمال هم استعمال شایعی است چون بین یقین و متیقن اتحاد وجود دارد. در نتیجه آخوند می‌فرمایند صدر روایت می‌گوید من کان علی متیقن فشک، پس زمان متیقن و مشکوک جدا می‌شود، اگر اینطور شد این می‌شود قاعده‌ی استصحاب، اینجا بر آخوند اشکال وارد است که شما از کجا می‌گوئید کلمه‌ی یقین طریق برای متیقن است؟ مرحوم والد ما رضوان الله تعالی علیه در کتاب سیری کامل در اصول فقه جلد چهاردهم صفحه 278، می‌فرماید آنجایی که شما این جمله را بگوئید الیقین حجة، این حجیت وصف برای یقین است، ایشان می‌فرمایند که این روایت الشک لا ینقض الیقین یا من کان علی یقین، این ظهور در همین دارد که وصف برای خود یقین است، بر خود یقین امام(ع) می‌خواهد یک حکمی را بار کند. لذا این فرمایش مرحوم آخوند را می‌گویند فرمایش درستی نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين